

زکته‌ها

سرگذشت‌های خواندنی



سید جواد حسینی

عباد و اهل یقین و یادگاری از سلف صالح بود که در تاریخ خوانده‌ایم، جریان خوابی را به خاطر دارم که نقل آن بی فایده نیست....

ایشان یک روز ضمن درس، در حالی که دانه‌های اشکشان بر روی محاسن سفیدشان می‌چکید، این خواب را نقل کردند. فرمودند: در خواب دیدم مرگم فرا رسیده است. مردن را همان طوری که برای ما توصیف شده است، در خواب یافتم؛ خویشتن را جدا از بدنم می‌دیدم و ملاحظه می‌کردم که بدن مرا به قبرستان برای دفن

۱. فساد سلاح تهاجم فرهنگی، سید محمود مدنی بجستانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۴۷، ص ۳۴۸.

۱. جبران اشتباه وقت بیشتری

لازم دارد

نخست وزیر کانادا هنگامی که آمار جنایات جنسی را با خبرنگاران در میان گذاشت، خبرنگاری به وی گفت: چرا دولت جلوی اینها را نمی‌گیرد؟

گفت: ما بیست سال پیش با اختلاط زن و مرد، اشتباه کرده‌ایم و حداقل دو برابر زمان می‌خواهد که اصلاح شویم.^۱

۲. یادی از استاد

استاد مطهری می‌گوید: «از استاد خودم، عالم جلیل‌القدر، مرحوم آقای حاج میرزا علی آقا شیرازی - اعلی‌الله مقامه - که از بزرگ‌ترین مردانی بود که من در عمر خود دیده‌ام و به راستی نمونه‌ای از زهاد و

عقوبت نمی‌کند؟ جواب آمد که تو گرفتار بدترین عقوبتها (قساوت و سنگدلی) هستی و خود نمی‌دانی.

مولوی به همین داستان اشاره دارد، آنجا که می‌گوید:

آن یکی می‌گفت در عهد شعیب
که خدا از من بسی دیده است عیب
چند دید از من گناه و جرماها
وز کرم یسزدان نمی‌گیرد مرا
حق تعالی گفت در گوش شعیب

در جواب او فصیح از راه غیب
که بگفتی چند کردم من گناه

وز کرم نگرفت در جریم اله
عکس می‌گویی و مقلوب ای سفیه

ای رها کرده ره و بگسرفته تیه
چند چندت گیرم و تویی خیر

در سلاسل مانده‌ای پتا تا بسر
زنگ تو بر توست ای دیگ سیاه

کسرد سیمای درونت را تسباه
بر دلت زنگار بر زنگارها

جمع شد تا کور شد ز اسرارها^۳

۱. عدل الهی، مرتضی مطهری، قم، انتشارات

صدرا، چاپ دهم، ۱۳۵۷، صص ۲۵۰ - ۲۵۱.

۲. مثنوی مولوی، به نقل از همان، صص ۲۵۳ -

۲۵۴.

۳. همان، صص ۱۸۶ - ۱۸۷.

حامل می‌کنند. مرا به گورستان بردند و دفن کردند و رفتند. من تنها ماندم و نگران که چه بر سر من خواهد آمد؟

ناگاه سگ سفیدی را دیدم که وارد قبر شد. در همان حال جس کردم که این سگ، تندخویی من است که تجسم یافته و به سراغ من آمده است. مضطرب شدم. در اضطراب بودم که حضرت سید الشهداء علیه السلام تشریف آوردند و به من فرمودند: غصه نخور من آن را از تو جدا می‌کنم.^۱

وای به حال کسانی که سید الشهداء علیه السلام دستشان را نگیرد! اینجاست که باید گفت:

ای دریده پوستین یوسفان
گرگ برخیزی از این خواب گران

گشته گرگان یک به یک خواهی تو
می‌درانند از غضب اعضای تو

ز آنچه می‌بافی همه روزه بیوش
ز آنچه می‌کاری هم روزه بنوش...

چون ز دست زخم بر مظلوم رُست
آن درختی گشت و زان زقوم رُست

این سخنهای چومار و کژدمت
مار و کژدم می‌شود گیرد دمت^۲

۳. بدترین عذاب

مردی به شعیب پیغمبر علیه السلام گفت: چرا من این همه گناه می‌کنم، خداوند مرا

به دیدنش می‌آیند، بر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و یکایک ائمه تا امام دوازدهم علیهم السلام سلام می‌کرد و از آمدن آنها اظهار تشکر می‌کرد. سپس بر حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و بعد از آن، به حضرت زینب علیها السلام سلام کرد و آن‌گاه خیلی گریست و گفت: «بی‌بی من برای شما خیلی گریه کرده‌ام.»^۲

۶. امر به معروف با زبان نرم

شخصی می‌گفت: با شهید آیه‌الله سید محمد رضا سعیدی از کوچ‌های می‌گذشتیم. ایشان متوجه دختر بچه‌ای شد که جلوی خانه‌ای مشغول بازی بود و دامن کوتاهی بر تن داشت. آیه‌الله سعیدی آرام نزد او رفت و پس از سلام، با لحنی مهربانانه و کودکانه با او لب به سخن گشود و گفت: دختر خانم! تو خونه شلوار داری؟ دختر گفت: بله آقا! گفت: پس برو شلوارت را بپوش! آفرین دختر خوب! و دختر بچه به طرف خانه دوید.

۱. کیمیای محبت، محمد محمدی ری شهری، قم، دار الحدیث، چاپ سوم، ۱۳۷۸، صص ۲۴۵-۲۴۶ با تلخیص.

۲. فضیلت‌های فراموش شده، حسینعلی راشد، با مقاله‌ای از جلال رفیع، مؤسسه اطلاعات، چاپ سوم، ۱۳۷۱، ص ۱۴۹.

۴. آیه‌الله العظمی حجت در

لحظه‌های آخر

مرحوم مرتضی حایری می‌گوید: سه مطلب که جنبه غیبی داشت، از مرحوم حجت در لحظه‌های آخر دیدم:

۱. خبر داد که مرگ من ظهر است. و ظهر هم واقع شد؛
۲. در مکاشفه‌ای امیرالمؤمنین علیه السلام را دید؛

۳. خبر داد: «آخر زادی من الدنیا تریبه الحسین؛ آخرین توشه من از دنیا تربیت حسین علیه السلام است.» و چنین شد.^۱

۵. مرحوم حاج آخوند تربتی در

آخرین لحظات

بعد از نماز صبح رو به قبله خوابید و عبايش را بر روی چهره‌اش کشید. ناگهان مانند آفتابی که از روزنی بر جایی بتابد یا نورافکنی را متوجه جایی گردانند، روی پیکرش از سر تا پا روشن شد و رنگ چهره‌اش که به سبب بیماری زرد گشته بود، نورانی گردید؛ چنان‌که از زیر عباي نازک که بر رخ کشیده بود، دیده می‌شد و تکانی خورد و گفت: «سلام عَلَیْكُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ شما به دیدن این بنده بی‌مقدار آمدید!» و پس از آن، درست مانند افرادی که به ترتیب

فقط عرض کردم: دعا بفرمایید خداوند توفیقی مرحمت بفرماید.^۲

۸. ارزش کار خالصانه

آیه‌الله بهجت می‌فرماید: «یکی از علمای نجف روزی در مسیر راهش به فقیری یک درهم صدقه داد (البته بیشتر با خود نداشت). شب در خواب دید که او را به باغ مُجَلَّلی دعوت کرده‌اند که نظیر آن را کسی ندیده بود؛ باغی دارای قصری بسیار عالی و زیبا. پرسید: این باغ و قصر از آن کیست؟ گفتند: از آن شماس است. وی تعجب کرد که من در برابر این همه تشریفات، عملی انجام نداده‌ام. به او گفتند: تعجب کردی؟ گفت: آری! گفتند: تعجب نکن! این پاداش آن یک درهم شماس است که خالصانه و با حُسن نیت انجام گرفته است.»^۳

هنوز به پیچ کوچه نرسیده بودیم که باز گشت و به سرعت خود را به شهید سعیدی رساند و گفت: آقا! آقا! بین شلوارم را پوشیدم.^۱

۷. عمل خالص

محدث قمی برای فرزندش چنین نقل کرده است:
وقتی کتاب «منازل الآخرة» را تألیف و چاپ کردم و به قم آمدم، شخصی به نام شیخ عبدالرزاق که هر روز قبل از اذان ظهر در صحن حضرت معصومه علیها السلام مسئله می‌گفت - و مرحوم پدرم، کربلایی محمد رضا هر روز در مجلس او حاضر می‌شد و به او علاقه خاصی داشت - روزها کتاب «منازل الآخرة» را می‌گشود و برای مستمعین می‌خواند و توضیح می‌داد.

یک روز پدرم به خانه آمد و گفت: شیخ عباس! کاش مثل این مسئله گو می‌شدی و می‌توانستی منبر بروی و این کتاب را که امروز برای ما می‌خواند، بخوانی!

چند مرتبه خواستم بگویم که آن کتاب از آثار و تألیفات من است، اما هر بار خودداری کردم و چیزی نگفتم و

۱. پیکار با منکر، محمد عابدی، ص ۱۸۵، به نقل از: عبرتها در آینه داستانها، احمد دهقان، انتشارات نهانندی، چاپ اول، ۱۳۷۸، ص ۳۰.
۲. شاخه طوبی، عباس اسلامی نسب، به نقل از همان، ص ۶۲.

۳. بهجت عارفان در حدیث دیگران، رضا باقی‌زاده، دفتر نخست، قم، انتشارات زائر، چاپ اول، ۱۳۷۹، ص ۱۷۴.